فصل شانزدهم : مبدأ مطلق گستراننده ی نفس الامر

اکنون که مسالهٔ ی اوسعیت نفس الامر از وجوه تبیین گردید مناسب است که به مسالهٔ ی رابطهٔ ی مبدأ مطلق و نفس الامر ای همان ربط خالق به مخلوق نیز پرداخته شود. اصل اساسی در تبیین این رابطه «اثبات ُبل تشبیه» است و مراد از تشبیه نیز مطلق تشبیه است. اطلاق مبدأ مطلق می طلبد که مبدأ برای بستر نفس الامر باشد یعنی گستراننده ی بستر نفس الامر نه جزء نفس الامر. آنچه که از مواطن مختلفه ی نفس الامر مورد رصد انسان قرار می گیرد ای نمی گیرد چه در دار «کن» وجودی و فیض مقدس و حضرت عین باشد و چه در دار فیض اقدس و حضرت علم و حقائق مرسله ای که حوزه ی ثانی برای حوزه ی وجود و عدم مقابلی هستند، همه مسبوق به مبدأ مطلق هستند و جلوات مختلفه ی اسم حق می باشند.

مبدأی که حیث را حیث کرده است، چگونه می تواند آن را طرف ربط قرار داد. رابطه به عنوان یکی از حقائق نفس الامریه خود در بستر نفس الامر و مسبوق به ذات غیب الغیوب است لذا ذات غیب الغیوب طرف ربط قرار نمی گیرد به اقسام ربط (چه ربط اضافی و چه ربط اشراقی). نباید ذات غیب الغیوب را به حقائق نفس الامریه تشبیه کرد که در بستر ربط به یکدیگر قرار دارند (بعضه یمسک بعضا). با این بیان ممکن است اشکال شود که تعطیل پیش می آید. جواب این است که این بیان نفی مطلق تشبیه است نه تعطیل. تعطیل زمانی پیش می آید که نظام اسماء و صفات تعطیل گردد و راه مواجهه ی شهودی و حضوری نفس با ذات غیب الغیوب منسد شود. تمام نظام اسماء و صفات الهی به جای خود اثبات می شود لکن سخن بر سر این است که ذات غیب الغیوب مجمع حیثیات نیست بلکه مطلقا ً حیث بردار نیست. حتی صرافت محضه و مقام احدیت ذاتیه برای آن مقام کم است چرا که اینها جملگی اسماء و صفات ذات حق هستند در حالی که مقام ذات حق بی اسم و بی رسم است همانطور که در خطبه ی اول نهج البلاغه آمده است:

> **«کمال الاخلاص له نفی الصفات عنه»**

حتی صفات ثبوتیه ذاتیه نیز به دلیل رخنه ی غیریت در آنها راه به مقام ذات غیب الغیوب ندارند اما همین ذات را پس از تنزیه مطلق از وصف (الله اکبر من ان یوصف) در نماز مورد خطاب قرار می دهیم و با او سخن می گوییم و مراتب اسماء و صفات را برای او قائل می شویم یعنی شارع مقدس ابتدا ما را متوجه می کند که ذات حق را به چیزی تشبیه و توصیف نکنیم و سپس از طریق تجلیات اسمائی و صفاتی طریق مواجهه ی انسان با خود ذات را نشان می دهد. تاکید می شود که مواجهه و مشاهده با خود ذات است لکن از طریق تجلیات ذات و این غلط و شرک است که کسی بگوید ما به ذات راه نداریم و فقط با اسماء الهی سر و کار داریم همان طور که در حدیث «اسم و معنا»[1] بیان شده است.

بنابر آنچه که گفته شد روشن می شود که ذات غیب الغیوب نفس الامریت ندارد بلکه نفس الامر را نفس الامر نموده است و بنابراین موطن صدق ندارد چرا که او تعالی موطن صدق را موطن

صدق نموده است. صدق و ثبوت و حقیقت از ارفع مواطن نفس الامرند و جملگی تجلیات و اسمائی از اسماء ذات هستند و نباید موطن اسماء را با مقام ذات حق خلط نمود.«**استعلی ملکک علوا سقطت الاشیاء دون بلوغ أمده**»[2]، «**تفسخت دون بلوغ نعتک الصفات**[3].»

آیا ضروری شدن قضای دست خدا را می بندد؟

ممکن است گفته شود: «اگر برخی قضای ضروریه باشند دست خدا بسته می شود و قدرت خدا محدود می گردد». در جواب باید گفت: معنای سابقیت خدا بر مطالب نفس الامری و ثابتات ازلیه غیر از سابقیت خدا بر کائنات است. معنایش این نیست که خدا با قدرتش چنین کرده است. اگر این طور باشد که همه ی مقاصد ما به هم می ریزد. قدرت نمایی خدا در آنجا غیر از ایجاد کائنات است و اصلا دو سنخ است. خود قدرت هم یک طبیعت است در آن موطن. اینکه بی نهایت عدد مسبوق به هویت غیبیه است به نحو ثبوت ازلی فرازمانی فرامکانی، از مقدمات اولیه ی بحث است.

همچنین ممکن است گفته شود: «زوجیت چهار یک واقعیت است و هر واقعیتی مسبوق به خداست. آیا خدا نمی تواند زوجیت چهار را از او بگیرد؟» در پاسخ گفته می شود که از مهم ترین گام هایی که باید برداریم این است که اوسعیت استقلالی نفس الامر از وجود را درک کنیم. نفس الامر چیزی است که همه ی قضایای صادقه و بلکه کاذبه دارند او را نشان می دهند و به او تکیه می کنند. اگر این را گفتیم باید لوازم این سخن را هم رعایت کنیم و نخواهیم آنچه در دار وجود می گفتیم، به همان صورت در کل فضای نفس الامر انتظار داشته باشیم. یکی از خصوصیات موطن قضایای ریاضی ثابت بودن حقیقت آنهاست یعنی حقیقت «چهار زوج است» یک حقیقت محصور به مکان و زمان و مال عالمی دون عالم دیگر نیست. زوج بودن وصف خود چهار است و امور بیرون از ذات چهار نمی توانند در او دخالت کنند و این وصف را مقطعی کنند.

درباره ی اینکه اراده ی خدا صفت ذات است یا صفت فعل اختلاف دارند اما هر دو گروه بحثی ندارند که این حقیقت ثابت بما انه ثابت متعلق اراده نیست و لذا بود که گفتیم این فیض اقدس است. آنکه متعلق اراده است فیض مقدس و مقام کن وجودی است، موطن وجود و عدم مقابلی است. ثابتات موطنشان موطن فیض مقدس نیست لذا متعلق اراده قرار نمی گیرند اما فیض هستند یعنی مسبوق به خدایند.

همین که تا می گوییم مسبوق به خدا هستند ذهن سراغ این می رود که آیا خدا می تواند آنها را تغییر دهد یعنی احکام عالم کن و عالم وجود و عدم مقابلی را به موطن ثابتات نفس الامریه تسری داده ایم و اوسعیت استقلالی نفس الامر نسبت به وجود را نپذیرفته ایم. ثابتات تخصص از تعلق اراده خارجند. اختصاصات دار وجود را نباید به کل نفس الامر گسترش داد. بله می گوییدی ما لفظ ندارم و مجبوریم از لفظ هایی که در همین جا داریم استفاده کنیم. این اشکالی ندارد به شرط اینکه اگر لفظی را از اینجا به آنجا می بریم آن را از لوازم اینجا و روسوبات دار «کن» تخلیه اش کنیم و لوازم اینجا را بر آنجا مترتب نکنیم. چقدر فرق است بین اینکه یکی از اعظم مظاهر ربوبی که وجود است را تمام گستره ی نفس الامر بدانیم و بلکه ذات حق را نیز وجود بدانیم با اینکه نفس الامری که اوسع از وجود است را مسبوق به ذات ربوبی بدانیم. «**الیه یرجع الامر کله**» اقتضاء می کند که تمام حوزه های نفس الامر چه حوزه ی وجود و عدم مقابلی و چه حوزه ی ثانی برای این حوزه منوط به مبدأ مطلق باشند نه اینکه مبدأ مطلق داخل در نفس الامر یا حوزه ای از نفس الامر باشد.

وقتی کہ اسم حق کہ حتی باطل بودن باطل را نیز شامل است مسبوق بہ ہویت غیبیہ ی الہیہ است حوزہ ہای دیگر نفس الامر بہ طریق اولی مسبوقند. حتی حوزہ ی طبایع مرسلہ نیز از مسبوقیت بہ مبدأ مطلق مستثنی نیست لذا قبول نداریم کہ «ما جعل اللہ المشمشۃ مشمشۃ بل خلقہما» چرا کہ مشمشہ بودن مشمشہ بہ عنوان یک حقیقت از حقائق مرسلہ کہ در دار طبایع مستقر است، چون مسبوق بہ ہویت غیبیہ الہیہ است پس بہ این معنا مجعول آن ہویت است و «خلقہما» مربوط بہ حوزہ ی فیض مقدس و دار کن ایجادی این حقیقت است.

جالب این است کہ وقتی از این وحدت وجود (مطرح در کلاس) جلوتر می رویم و می گوییم نفس الامر اوسع از وجود است اول خیلی سادہ جلوہ می کند ولی ہمان طور کہ ریاضی دانان در ابتدای کشف عدد گنگ (آن را یک عدد می دانستند ولی اکنون معلوم شدہ است کہ مجموعہ ی اعداد گنگ بہ مراتب از مجموعہ ی اعداد گویا فشردہ تر است. یعنی اگر دو عدد گویا را انتخاب کنیم کہ بہ غایت بہ ہم نزدیک باشند می گوییم بین این دو عدد گویا باز بی نہایت عدد گویا قرار دارد اما می گویند باز این اعداد کامل فشردہ نیستند و بین ہمین دو عدد گویا بی نہایتی از اعداد حقیقی وجود دارد کہ از بی نہایت عدد گویای بین این دو عدد بیشتر است لذا می گوییم اعداد حقیقی بہ اندازہ ی کافی فشردہ اند. واقعیت اوسعیت نفس الامر نیز این طور است یعنی وقتی شما با این مسالہ (اوسعیت نفس الامر) آشنا می شوید می بینید کہ اصل بساط اصلی دستگاہ ربوبی و لذت بردن عقل در معارف ربوبی در این قسمت است نہ در آن وحدت وجود با این بیان کلاسیکش.

دربارہ ی ربط خالق بہ مخلوق

در تشریح رابطہ ی بین خالق و مخلوق باید رابطہ را از تشبیہ تخلیہ کنیم یعنی مطلق التشبیہ را تعطیل کنیم. حال باید چگونہ حرف زد؟ معمولا وقتی در مبانی کلاسیک سراغ رابطہ ی بین خالق و مخلوق می آیند منظورشان از رابطہ معلوم است کہ ریسمانی بین خالق و مخلوق نیست بلکہ ارتباطی است کہ در قالب بیت زیر بیان می کنند:

> **ہست رب اتصالی بی تکیف بی قیاس**
>
> **الناس را با جان ناس[4]**

ارتباط ہست اما بی تکیف، بی قیاس. می دانیم کہ ارتباطی ہست اما ارتباط عقلانی است نہ ارتباط حسی و وہمی و خیالی. یعنی عقل می گوید: نمی شود کہ نباشد. تا اینجا درست است اما علی ای حال باید برای این ارتباطی کہ می خواہید بیان کنید حرف کلاسیک بزنید. نکتہ ای کہ در اینجا مہم است این است کہ معمولا در مبانی کلامی و فلسفی وقتی می خواہند رابطہ را بیان کنند بہ سراغ مخلوق می روند آن برایشان راحت تر است. گفتہ می شود رابطہ ی خالق و مخلوق چیست؟ می گویند: «ممکن عین الربط است». حال کہ ممکن عین الربط است پس خدا چیست؟ می گویند: «یکفی کہ مخلوق عین الربط است، در مخلوق می ایستیم و بس». می گویید: مخلوق چیست؟ می گویند: مرتبہ ی ضعیفی از وجود است. سپس می گویند: مظہر وجود، ظہور و نمود وجود است. تمام این الفاظ در توضیح رابطہ خوشایند ذہن است کہ بیاید مخلوق را معنون بہ عنوان رابطہ کند و خودش را بی نیاز می بیند از توضیح طرف دیگر. گاہی ہم می گویند و مانعی ہم ندارد ولی نکتہ ی ظریفی دارد کہ این اضافہ اشراقیہ است. حال کہ ممکن اضافہ ی اشراقیہ بہ او دارد او چگونہ است؟ می گویند: «این را کہ گفتیم بس است، آن را خودت بفہم» و حال آنکہ وقتی می خواہید رابطہ را بگویید می توانید طرفین را معنون کنید.

گفته می شود که اضافه ی اشراقیه دو طرف ندارد اما اضافه ی مقولی دو طرف دارد در حالی که نفس اضافه و ربط طرفینی است. آنجا که می گوییم عین ربط، ربطی بدون طرفینی است، یک طرف است و ربط به او اما این چطور می شود؟ همین جا است که در فهم این مراد به مسالهٔ تشأّن می رسیم که بسیار زیباتر از کلمه ی ربط است چون انسی که با کلمه ی ربط داریم اقتضاء می کند که ربط باشد و تمام. ربط بین دو چیز است، برخاسته از طرفین است. عین الربط یعنی چه؟ یعنی ربط برخاسته از موطن مقابلات را از تشبیه تخلیه کنیم و نخواسته باشیم یک مربوط و رابط و مربوط الیه داشته باشیم. بیان بهترش تشأّن است، چرا عین الربط بگوییم و واژه ی رابط را به کار بریم؟

روایت معروفی هست که بزرگان همه راجع به آن قلم فرسایی کرده اند. حضرت امیر علیه السلام فرمودند: «**وجوده اثباته و دلیله آیاته و توحیده تمییزه عن خلقه و حکم التمییز بینونة صفة لا بینونة عزلة**»[5]. در نفی بینونت انعزالی حرف های زیادی زده شده است. حال که بینونت عزلی نیست بینونت صفتی به چه معناست؟ قلم فرسایی کرده اند و بعضی تعلیقات را مرحوم ملا علی نوری بر تفسیر آخوند ملاصدرا (ره) دارند و همچنین در اسفار وارد می شوند و بینونت صفتی را توضیح می دهند. شاید در قلم مرحوم نوری بود که بینونت صفتی به مراتب بینونتی است عظیم تر از بینونت عزلی[6]. این وصف چیست که این رابطه را توضیح می دهد؟ می گوییم رابطه رابطه ی «محاطٌ به» و «محیطٌ به» است مخصوصا «باء» را می گوییم برای نفی «علی»، یعنی «احاط به» نه «احاط علیه». رابطه ی محیط و محاط است اما با «باء»، یعنی «محیطِ به او» و «محاطِ به او» پس «بینونة صفة» این است. وقتی سراغ محیط می رویم می شود اسم (محیط اسم حق و در مقام اسماء است دون مقام ذات) لذا اگر بخواهیم مطلب به خوبی تصور عقلانی شود از طریق محاط می آییم. می گویی مخلوق چطور رابطه ای با خالق دارد؟ گفته می شود محاط به او (خالق) است.

شناسایی مبدأ مطلق به این است که ما ببینیم یک فضای سابق بر اصل ربط داریم. به تعبیری «هو الذی ربط الربط» او ربط را ربط کرده است پس در موطن سرمد و موطن هویت غیبیه حقیقت ربط مسبوق است و لذا می بینید که آن همه جا هست حتی جالب است که مثل واحد از حضرت (علیه السلام) اجازه ی تشبیه در آن ندادند، در کلاس ما این ممنوع نیست. در مطالب کلاسیک مشترک معنوی را قبول می کنیم اما آنجا می گوید: «**أ لیس قد تشابهت الوحدانیة**» [7] سوالی است که از امام می پرسد. حضرت فرمودند وحدت مختص به اوست و دیگران واحد نیستند. «**انما التشبیه فی المعانی**» و الا فقط اوست که واحد است. حضرت حتی تشبیه را در مثل کلمه ی یکی بودن خدا نمی پذیرند. در کافی هم هست که حضرت فرمودند: «**انما التشبیه فی المعانی**»[8].

بنابراین رابطه چیست؟ کسی که فقط از طرف مخلوق می گوید کارش راحت است و رابطه ی محیط و محاط است اما وقتی از طرف هویت غیبیه می آیی تا می گوییدی او هم محیط است، محیط اسم او شد. این از مقام ذات بیرون آمد. اگر می خواهید رابطه را درک عقلانی کنید می گوییدی این محیط به اوست. این خوب است اما اگر بخواهید این رابطه را به مقام ذات برگردانید و معنون کنید و بگوییدی پس او محیط است، اسم می شود یعنی از مقام ذات بیرون آمدید، نزول و ظهور اسم «محیط» است.

ان شان ربان لعظیم تقصر عنه الصفات [۹]

در پایان این فصل جهت پیگیری بیشتر مباحث مطرح شده در این فصل سه مقاله ی «برهان از او به سوی او»، «برهان فرا رابطه» و «برهان مبدأ مطلق» توصیه می شود و تامل در دو نکته ی زیر نیز مکمل این مطالب خواهد بود:

کلمه ی علامه ی طباطبایی (ره) در کتاب مهر تابان آنجا که می فرمایند:

> **« و از اینجا دستگیری می شود که آن عینیتی که به واسطه ی برهان ثابت می شود که بین ذات و صفات موجود است فقط از یک طرف است یعنی ذات عین صفات است ولیکن صفات عین ذات نیستند، بدین معنی که ذات به ذات خود ثابت است ولیکن صفات به ذات ثابت هستند.»[10]**

توضیح فرمایش ایشان و رد بعضی از توجیهات در فرمایش ایشان در جلسه ی دهم از سلسله جلسات «عرفان شیعی» آمده است.

روایت شریفه ی «**له عز و جل نعوت و صفات فالصفات له و اسماوها جاریة علی المخلوقین ... النعوت نعوت الذات لا تلیق الا بالله تبارک و تعالی**»[11] که پس از نفی مطلق تشبیه سر می رسد و در حوزه ی ادراک مخلَصین قرار دارد.

---

[1] کافی ط اسلامیه ج ۱ ص ۸۷ ح ۱

[2] صحیفه‌ی سجادیه دعای ۳۲ و کان من دعائه علیه السلام بعد الفراغ من صلاة اللیل لنفسه فی الاعتراف بالذنب

[3] صحیفه ی سجادیه دعای ۴۶ و کان من دعائه علیه السلام فی یوم الفطر اذا انصرف من صلوته قام قائما ثم استقبل القبلة و فی یوم الجمعة

[4] مثنوی معنوی ـ دفتر چهارم ـ بیت ۷۶۰

[5] الاحتجاج علی اهل اللجاج ج ۱ ص ۲۰۱

[6] شرح اصول الکافی للصدرا،ج ۳،ص ۴۰۳ تعلیقه ملاعلی نوری و تفسیر القرآن الکریم للصدرا؛ التعلیقات جلد: ۶، صفحه: ۳۵۵ و الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۱۲۲ تعلیقه ملاعلی نوری

[7] توحید صدوق (ره) ص ۶۲

[8] کافی ج ۱ ص ۱۱۹

[9] روضة الواعظین (ط ـ القدیمة) ج 1 ص ۴۸ (من کلام قاف لذی القرنین)

[10] مهر تابان ص ۱۴۹

[11] توحید صدوق (ره) ص ۱۴۰

بازبینی #1
ایجاد شده 20 فوریه 2025 16:41:51 توسط ... .
به روزرسانی شده 20 فوریه 2025 16:48:10 توسط ... .